یکشنبه ۲۳ دی ۱۴۰۳
شماره ۴۳۲۸
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

سیاست ساکن بعدی کاخ سفید در غرب آسیا چگونه خواهد بود؟

ترامپیسم منطقه‌ای

سعیده اسدی
خبرنگار

بازگشت «دونالد ترامپ» به کاخ سفید در شرایطی در شرف وقوع است که منطقه غرب‌آسیا با چالش‌ها و آشفتگی‌های مختلفی روبه‌رو است. در چنین شرایطی پیش‌بینی سیاست خارجی منطقه‌ای ترامپ با توجه به رویکرد نسبتاً غیرقابل پیش‌بینی و اولویت‌های متغیر او در سیاست خارجی، بسیار دشوار است. با این حال، توجه به اظهارات و اقدامات وی نشان می‌دهد اولویت دولت او بر کاهش مداخلات نظامی، دستیابی به معاملات بزرگ و کسب منافع اقتصادی متمرکز خواهد بود و سیاست خارجی وی بیش از هر چیز معطوف به تداوم راهبرد «اول آمریکا/ America First»، تقویت روابط با کشورهای عربی حاشیه خلیج‌فارس، تداوم حمایت مالی، تسلیحاتی و منطقه‌ای از رژیم‌صهیونیستی و پایان دادن به جنگ غزه و بازگشت اسرای صهیونیست، تداوم روند عادی‌سازی عربی و اسلامی روابط با تل‌آویو، کاهش حضور نظامی در سوریه و عراق و مقابله با ایران خواهد بود؛ در عین حال رویکرد دولت ترامپ نسبت به منطقه می‌تواند متأثر از تحولات جدید باشد و همین امر سبب تفاوت در برخی سیاست‌ها شده و بر بازیگران مختلف دولتی و غیردولتی در سطح منطقه‌ای و جهانی تأثیر می‌گذارد.

تداوم راهبرد اول آمریکا

ترامپ با شعار «اول آمریکا» به تأکید بر منافع ملی این کشور و کاهش حضور نظامی در منطقه غرب‌آسیا، مشهور است و همین می‌تواند زمینه‌ای برای کاهش میزان نیروهای آمریکایی در منطقه، تمرکز بر مسائل داخلی و اولویت قرار دادن منافع ملی این کشور باشد. در این خصوص ترامپ و افراد نزدیک به وی نیز در مواضع مختلف بر این امر تأکید کرده‌اند که آمریکا به‌جای ایفای نقش رهبر و پلیس جهانی، باید منافع ملی خود را پیگیری کرده و از درگیری‌ها و چالش‌های خارجی اجتناب کند. درواقع این راهبرد بخشی از رویکرد دولت آینده آمریکا برای کاهش هزینه‌ها در خارج از کشور است؛ هرچند تلاش‌های ترامپ در گذشته برای خروج نیروهای آمریکایی از سوریه با مخالفت جدی داخلی روبه‌رو شد، بنابراین باید دید آیا روند تحولات در منطقه همسو با این راهبرد خواهد بود و یا سیر حوادث سبب حفظ و تداوم حضور نیروهای آمریکایی در منطقه خواهد شد.

حضور منطقه‌ای

سیاست کلی ترامپ در قبال منطقه، تلاش برای کاهش ردپای نظامی آمریکا، به‌ویژه در عراق و سوریه است. او در دوره اول ریاست‌جمهوری خود با در پیش گرفتن سیاست «اول آمریکا» بر خروج نیروهای آمریکا از سوریه تأکید داشت، چنانچه در سال ۲۰۱۹ دستور خروج نیروهای آمریکایی را از مناطق مرزی بین سوریه و ترکیه صادر کرد. در عین حال، تحولات رخ داده در سوریه و تسلط هیئت تحریرالشام بر این کشور، ممکن است تصمیم دولت ترامپ برای خروج از سوریه را تحت‌تأثیر قرار دهد. اولین واکنش ترامپ به سقوط دولت سوریه این بود که «آمریکا نباید هیچ کاری درباره آن انجام دهد، این جنگ ما نیست. نباید در آن درگیر شد»، اما سیاست‌خارجی وی در قبال سوریه پسااسد به عوامل مختلفی از جمله تحولات داخلی سوریه، وضعیت جبهه‌های مختلف، استراتژی کلی او در منطقه و روابط آمریکا با دیگر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی بستگی دارد و اگرچه حضور نظامی آمریکا در سوریه کم بوده، اما از نظر استراتژیک بسیار حیاتی است و خروج از این کشور می‌تواند به از دست دادن اهرم‌های حیاتی آمریکا در سوریه و همچنین ایجاد چالش‌هایی برای دولت ترامپ منجر شود. در عراق نیز ۲۵۰۰ نیروی آمریکایی حضور دارند، اما بر اساس توافقات اخیر بین مقامات عراق و آمریکا در سپتامبر ۲۰۲۴، دو کشور به تفاهم رسیدند تا نیروهای آمریکایی تا پایان سال ۲۰۲۶، از عراق خارج شوند و تنها گروه کوچکی از آن‌ها در اقلیم کردستان باقی بمانند. رویکرد دولت ترامپ نسبت به خروج نیروهای نظامی از منطقه می‌تواند در راستای تسریع روند این توافق باشد، اما در عین حال تشدید تنش بین ایران و اسرائیل و نقش عراق در آن می‌تواند مانعی برای عملی کردن این تصمیم باشد. از این رو ممکن است آمریکا از حضور نیروهای خود در عراق به عنوان اهرم فشاری علیه دولت عراق برای تضعیف گروه‌های مقاومت، انحلال آن‌ها و یا کاهش روابط عراق با ایران در راستای فشار حداکثری، استفاده کند. درمجموع دولت ترامپ احتمالاً با افزایش حضور نظامی آمریکا در عراق و سوریه مخالفت خواهد کرد، اما در عین حال اقدام به تقویت حضور این کشور بین کشورهای شورای همکاری خلیج‌فارس خواهد کرد.

تقویت روابط با کشورهای عربی حاشیه خلیج‌فارس

ترامپ در گذشته تلاش زیادی برای تقویت روابط با کشورهای ثروتمند حاشیه خلیج‌فارس کرد و رویکرد معاملاتی وی زمینه و فرصتی برای کشورهای عربی خلیج‌فارس فراهم آورد تا در نتیجه آن، روابط خود با این کشور را تقویت کنند. حضور مجدد ترامپ در کاخ سفید و تداوم این رویکرد از سوی وی، بار دیگر این فرصت را در اختیار این کشورها قرار خواهد داد تا معماری امنیتی و اقتصادی خود را از قِبَل همکاری با این کشور توسعه ببخشند و طرح‌های منطقه‌ای و جاه‌طلبانه خود را در منطقه پیگیری کنند. همچنین تداوم تقویت روابط با این کشورها سبب خواهد شد تا آمریکا در سیاست‌های منطقه‌ای خود ضمن احاله بخشی از مسئولیت‌های امنیتی به این کشورها و چشم‌پوشی از مسائل نقض حقوق‌بشری و هنجارهای دموکراتیک، چشم‌انداز باثباتی از یک روابط دو سویه با در نظر گرفتن منافع سودمند اقتصادی برای خود ایجاد کند. روابط دولت ترامپ با دو کشور عربستان و امارات نیز به‌طور ویژه‌ای متأثر از مؤلفه‌های امنیتی_ اقتصادی خواهد بود؛ در گذشته دولت ترامپ با فروش میلیاردها دلار تسلیحات به عربستان موافقت کرد و قانون دو حزبی را که حمایت ایالات متحده از عملیات نظامی ریاض در یمن را لغو می‌کرد، وتو کرد. در رابطه با امارات نیز بازگشت ترامپ به کاخ سفید می‌تواند به ازسرگیری معاملات فروش جنگنده F-۳۵ و پهپادهای مسلح به این کشور _که در دوران بایدن متوقف شده است_ منجر شود، علاوه بر این ترامپ احتمالاً ضمن حمایت از اقدامات و مواضع دو کشور در قبال یمن، اقدام به پشتیبانی اطلاعاتی و لجستیکی از آن‌ها در قبال حوثی‌های یمن نیز خواهد کرد.

تداوم حمایت از رژیم‌صهیونیستی

ترامپ در دوران ریاست‌جمهوری خود حمایت بی‌بدیلی از اسرائیل کرد، به‌طور مثال بیت‌المقدس را به‌عنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت شناخت و سفارت آمریکا را از تل‌آویو به آنجا منتقل کرد، حاکمیت اسرائیل بر اراضی اشغالی بلندی‌های جولان را به رسمیت شناخت و در قالب توافق ابراهیم، از روند عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با رژیم‌صهیونیستی حمایت کرد. ترامپ همچنین اسرائیل را «متحد عزیز» عنوان کرده و پس از ۷ اکتبر بر این نکته تأکید کرد که با افتخار کنار اسرائیل خواهد ایستاد. بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل نیز از اولین کسانی بود که حتی پیش از آنکه رسانه‌های آمریکایی پیروز انتخابات را اعلام کنند، پیروزی ترامپ را تبریک گفت و انتخاب وی را شروعی جدید در اتحاد آمریکا و اسرائیل خواند. چنین پیشینه‌ای نشان از آن دارد که دولت ترامپ به حمایت بی‌قید و شرط و ارسال تسلیحات به این رژیم ادامه خواهد داد.

مسئله فلسطین و جنگ غزه

ترامپ در طول دوره اول ریاست‌جمهوری خود در خصوص مناقشه اسرائیل و فلسطین، بر راه‌حل دو دولتی تأکید کرده و در یک کنفرانس مطبوعاتی اظهار داشت: «دیدگاه من یک فرصت برد- برد برای هر دو طرف است، یک راه‌حل واقع‌بینانه دو کشوری که خطر تشکیل کشور فلسطین را برای امنیت اسرائیل برطرف می‌کند»، همچنین وی در راستای برنامه‌های صلح خود در منطقه، اقدام به معرفی طرح «معامله قرن» کرد تا این برنامه راه‌حلی برای حل منازعه اسرائیل- فلسطین باشد، اما در عین حال اقدامات دولت وی در حمایت گسترده از رژیم‌صهیونیستی نه‌تنها کمکی به کاهش این مناقشه و منازعه نکرد، بلکه آغاز روند عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با اسرائیل از سوی دولت ترامپ -که تهدیدی موجودیتی برای مسئله فلسطین بود- سبب بدبینی بیشتر فلسطینی‌ها به دولت ترامپ و آمریکا و درنهایت تلاش برای جلوگیری از فراموش شدن مسئله فلسطین و به تبع آن عملیات ۷ اکتبر شد. در واکنش به جنگ اسرائیل با غزه پس از ۷ اکتبر، ترامپ در طول مبارزات انتخاباتی خود بارها بر این نکته تأکید کرد که به جنگ جاری در غزه پایان خواهد داد و حتی یک جدول زمانی برای اسرائیل تعیین کرده و از این رژیم می‌خواهد تا زمانی که او رسماً به قدرت می‌رسد، به کارزار خود علیه حماس پایان داده باشد. اما پیش‌بینی‌ها نشان از آن دارد که رویکرد دولت ترامپ همچون دولت بایدن مبتنی بر تسهیل و تسریع مصونیت اقدامات اسرائیل در قبال جنایت‌ها علیه غزه خواهد بود، اما در عین حال ممکن است دولت ترامپ برای نشان دادن جدیت در تصمیم خود مبنی‌بر توقف جنگ، اقدام به اعمال فشار برای آتش‌بس یا توافقات صلح موقت کند.

تداوم عادی‌سازی روابط

توافق ابراهیم که در سال ۲۰۲۰ توسط دولت ترامپ و در راستای عادی‌سازی روابط کشورهای عربی و برقراری روابط دیپلماتیک این کشورها با رژیم‌صهیونیستی صورت گرفت، از بزرگ‌ترین دستاوردهای منطقه‌ای سیاست خارجی ترامپ محسوب می‌شود؛ تلاش دولت ترامپ منجر به عادی‌سازی روابط امارات، بحرین، مراکش و سودان با رژیم‌صهیونیستی شد و آمریکا درصدد بود تا عربستان، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کشورهای عربی منطقه نیز به این روند بپیوندد. تلاش دولت بایدن برای عادی‌سازی روابط عربستان و اسرائیل با شکست مواجه شد و پس از ۷ اکتبر این روند با موانع بیشتری روبه‌رو شد؛ چراکه عادی‌سازی روابط با اسرائیل بدون در نظر گرفتن آرمان فلسطین برای کشوری که داعیه رهبری جهان اسلام را دارد، بدون هزینه نخواهد بود، لذا دولت سعودی در راستای تحقق این روند، تشکیل یک کشور فلسطینی به رسمیت شناخته را به‌عنوان پیش‌شرط هرگونه معامله با اسرائیل عنوان کرد تا بدین ترتیب هرچند به ظاهر، وجهه خود را در جهان اسلام و بین کشورهای عربی منطقه حفظ کند. اما با بازگشت ترامپ به کاخ سفید، دولت وی تکمیل این توافق با حضور ریاض را در اولویت سیاست‌های منطقه‌ای خود قرار خواهد داد؛ هرچند با توجه به تحولات منطقه به ویژه پس از ۷ اکتبر، تحقق این امر در وهله اول در گرو پایان دادن به جنگ اسرائیل در غزه و کاهش هزینه‌های عادی‌سازی روابط برای عربستان خواهد بود.

مقابله با ایران

استراتژی «فشار حداکثری» مهم‌ترین سیاست دولت ترامپ برای تضعیف ایران، محدود کردن قدرت موشکی، هسته‌ای و منطقه‌ای آن بود که بر گسترش تحریم‌های جدید و تشدید اجرای تحریم‌های گذشته مبتنی بود، اما در پایان دولت ترامپ، تداوم سیاست‌های ایران چه در بعد داخلی و چه در بعد منطقه‌ای بر شکست این سیاست صحه گذاشت. با بازگشت مجدد ترامپ به قدرت، احتمال بازگشت سیاست فشار حداکثری علیه ایران افزایش یافته است؛ در این استراتژی که با تغییرات و تشدیدهایی همراه خواهد بود، اعمال محدودیت در صادرات نفت، محدود کردن نفوذ منطقه‌ای، افزایش فشار اقتصادی، اعمال تحریم‌های جدید علیه صنایع و مقامات کلیدی، تلاش برای انزوای منطقه‌ای و بین‌المللی، در نظر گرفتن تهدید نظامی و فشار به متحدان عرب برای همکاری با آمریکا در مهار ایران، در نظر گرفته خواهد شد. علاوه بر این، بخش مهمی از رویکرد آمریکا در مواجهه با ایران، متأثر از رژیم‌صهیونیستی و تحریکات و تحرکات این رژیم است که با توجه به تحولات یک سال اخیر و تشدید تنش بین ایران و اسرائیل از سویی، بازگشت ترامپ و افرادی چون مارکو روبیو نامزد پست وزارت امور خارجه، پیت هگزث نامزد پست وزارت دفاع، مایک والتز نامزد مشاور امنیت ملی و الیز استفانیک نامزد نمایندگی ایالات متحده در سازمان ملل -که همگی به دارا بودن مواضع سخت علیه ایران و حمایت شدید از اسرائیل شناخته می‌شوند- به احتمال افزایش اقدامات علیه ایران و ماجراجویی‌های پرهزینه قوت بخشیده است. در همین راستا مایک ایوانز، یکی از رهبران برجسته انجیلی و مشاور ترامپ، به i24News اسرائیل گفت: «ترامپ، رئیس‌جمهور منتخب، اسرائیل را تشویق کرد تا زیرساخت‌های انرژی ایران را در طول دوره باقی‌مانده بایدن هدف قرار دهد»؛ با توجه به تصور-دور از واقعیت-اسرائیل و آمریکا از کاهش قدرت منطقه‌ای ایران در نتیجه تضعیف حزب‌الله و سقوط دولت سوریه، ممکن است حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران توسط اسرائیل پیش و یا اندکی پس از ۲۰ ژانویه به‌عنوان گزینه‌ای مطرح باشد، اما درنهایت این حمله متأثر از درک تهدید، محاسبه ریسک و اهداف استراتژیک هر طرف خواهد بود. در پایان باید بر این نکته تأکید کرد که ویژگی‌هایی چون غیرقابل پیش‌بینی بودن و یکجانبه‌گرایی ترامپ، متغیر مهمی است که می‌تواند بر سیاست‌ها و رویکردهای وی در قبال تحولات آینده تأثیر بگذارد؛ او ممکن است در هر زمان، تصمیمات غیرمنتظره‌ای اتخاذ کند که می‌تواند بر روابط آمریکا با کشورهای منطقه و پویایی‌های منطقه‌ای تأثیر بگذارد.

چگونه سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی بشردوستانه جامعه مدنی فلسطین را ساکت می‌کنند

اسب تراوای تل‌آویو

حانیه قاسمیان
مترجم

دیدگاه مرسوم از جامعه مدنی معمولاً سازمان‌های غیردولتی یا NGOها را به عنوان نهادهایی در نظر می‌گیرد که بین مردم و دولت عمل می‌کنند. با این حال، این چهارچوب در مورد فلسطین صادق نیست. در آنجا به دلیل فقدان یک دولت، سازمان‌های غیردولتی عملا تأثیر همه‌جانبه و عمیق سلطه اسرائیل بر هر جنبه‌ای از زندگی در کرانه باختری را نادیده می‌گیرند. فلسطین صالح، نویسنده و فعال فلسطینی ساکن رام الله در یادداشتی در وب‌سایت میدل‌ایست‌آی، روایتی از تبعیض ساختاری و عادی‌سازی اشغال اسرائیل توسط این سازمان‌های غیردولتی جهانی را افشا کرده است. در این گزارش، این فعال اجتماعی ساکن کرانه باختری که با نام مستعار می‌نویسد، بررسی می‌کند که چگونه حکومت مداوم اسرائیل بر فلسطین منجر به NGOسازی و بی‌سیاست‌شدن جامعه مدنی فلسطین از زمان توافقات اسلو در ۱۹۹۳ شده است. علاوه بر این، نویسنده این یادداشت با نام فلسطین صالح با روایت شخصی خود از تجربه کار در سازمان‌های مردم‌نهاد بین‌المللی در کرانه باختری توضیح می‌دهد که فعالان اجتماعی فلسطینی چگونه اکنون در حال بازپس‌گیری جامعه مدنی به عنوان فضایی برای مشارکت مدنی، همبستگی و مقاومت هستند. این گروه‌های داوطلبانه بومی، با این حال، بر انجام فعالیت به عنوان واسطه‌ای میان مردم و یک نهاد حکومتی متمرکز نیستند. بلکه تلاش‌های آن‌ها متمرکز بر ایجاد شکلی از دولت‌سازی از درون است که با وضعیت موجود اشغال مخالفت می‌کند و دیدگاه خود را برای آینده مطرح می‌سازد. در نهایت، پژوهشگر به پتانسیل جامعه مدنی فلسطین برای مقابله با اشغالگری اسرائیل، الحاق و واقعیت یک‌دولت موجود تأمل می‌کند. متن این مقاله را در ادامه از نظر می‌گذرانید.

برای جلب حمایت سازمان‌های غیردولتی، از ما انتظار می‌رود که هویت «احساسی» خود را کنار بگذاریم و به سخنگویانی بی‌روح تبدیل شویم که بیانیه‌هایی را ارائه می‌دهند که حقیقت نسل‌کشی اسرائیل را رقیق می‌کند. بخش بشردوستی همواره در فلسطین با چالش‌هایی همراه بوده، اما عملکرد آن پس از آغاز نسل‌کشی در غزه بیش از پیش نگران‌کننده شده است.

پس از امضای توافقنامه اسلو در سال ۱۹۹۳ و تحت لوای «دولت‌سازی»، اهداکنندگان بین‌المللی و سازمان‌های غیردولتی بزرگ با دستورکارهای از پیش طراحی‌شده و لیبرال وارد شدند و واژه‌هایی نظیر «توانمندسازی»، «توسعه» و «دولتمداری» را بر سر زبان‌ها انداختند. در ظاهر، آن‌ها برای کمک آمده بودند اما در واقع حضورشان اهداف دیگری را دنبال می‌کرد که ارتباطی با حمایت از آزادی فلسطین نداشت. این سازمان‌ها، چه به‌طور عمدی و چه به‌طور غیرعمد مبارزه فلسطینی‌ها را غیرسیاسی کرده، جنبش‌های مردمی را از هم پاشیده و وابستگی به کمک‌های بین‌المللی را تحمیل کردند؛ کمک‌هایی که منافع سیاست خارجی را بر نیازهای واقعی مردم مقدم می‌دانست.

با چهارچوب‌بندی مسئله فلسطین به‌عنوان موضوعی مرتبط با «توسعه» یا «کمک‌های بشردوستانه»، سازمان‌های غیردولتی تمرکز را از پرداختن به خشونت ساختاری اشغال اسرائیل به حل مسائل فنی منحرف کردند. مبارزه فلسطینی‌ها برای آزادی، به مسائلی مانند «تقویت ظرفیت» [توانمندسازی] تقلیل یافت و به‌کلی از ماهیت سیاسی خود تهی شد. این رویکرد به‌وضوح در نسل‌کشی جاری غزه نمایان شده است؛ جایی که سازمان‌های بشردوستانه برای پاسخ به بحران فوری شتاب می‌کنند، اما از پرداختن به دلایل اصلی این فاجعه طفره می‌روند. تمرکز آن‌ها تنها بر توزیع کمک‌هاست و از اشاره به ماهیت انسانی این فاجعه یا مسئول دانستن اسرائیل برای جنایات جنگی آن خودداری می‌کنند.

«توانمندسازی» فلسطینی‌ها

ورود این سازمان‌ها به‌طور چشمگیری جامعه مدنی فلسطین را متلاشی کرد، به نحوی که در نهایت به منافع خودشان خدمت کرد. پیش از مداخله این سازمان‌ها، جنبش آزادی فلسطین توسط گروه‌های مردمی - کارگران، کشاورزان، دانشجویان، فمینیست‌ها، سازمان‌های جوانان و احزاب سیاسی - هدایت می‌شد که در مبارزه علیه استعمار اسرائیل متحد بودند. اما سازمان‌های غیردولتی وارد شدند و این مقاومت جمعی را تقسیم کردند؛ آن‌ها چهارچوب‌هایی را معرفی کردند که بیشتر مطابق با میل اهداکنندگان بود و تعریف‌های خاص خود را از «توانمندسازی» فلسطینی‌ها تحمیل کردند. آنچه این سازمان‌ها درک نکردند - یا شاید نادیده گرفتند - این بود که این گروه‌ها به دنبال بهبود حقوق یا برابری جنسیتی نبودند؛ آن‌ها برای بقا و رهایی از اشغال اسرائیل می‌جنگیدند و این مبارزه ذاتاً تقاطعی بود. به‌مرور زمان، جامعه مدنی فلسطین به بودجه‌ای که این سازمان‌ها جذب می‌کردند وابسته شد. اما این بودجه شرایطی داشت. اهداکنندگان بین‌المللی که اغلب با منافع سیاست خارجی خود هدایت می‌شدند معیارهایی را برای تأمین مالی تعیین کردند که سازماندهی سیاسی را دلسرد کرده و کسانی را که جرئت رویارویی با واقعیت‌های استعمار اسرائیل داشتند، مجازات می‌کردند. سازمان‌های غیردولتی فلسطینی که زمانی جسور و بی‌پرده عمل می‌کردند، مجبور به خودسانسوری شدند تا بودجه خود را حفظ کنند. این وابستگی نه‌تنها فعالیت‌های فلسطینی را خنثی کرد، بلکه به اشغال نیز فرصت رشد داد. با ارائه خدمات و کمکی که قانوناً باید بر عهده قدرت اشغالگر باشد، وجود خود این سازمان‌ها به تقویت سیستمی از سرکوب کمک کرد که ادعا می‌کردند با آن مبارزه می‌کنند.

ممکن است این سازمان‌ها دیوارهای زندان را نساخته باشند، اما قطعاً به حفظ آن کمک کرده‌اند. امروز، با مواجهه با واقعیت وحشتناک نسل‌کشی شکست‌های بخش بشردوستی برای من بسیار واضح شده است - من این شکست‌ها را زندگی کرده‌ام.

در آغاز نسل‌کشی در غزه، من در بخش حمایت و ارتباطات یک سازمان بین‌المللی برجسته کار می‌کردم. آنچه دیدم فراتر از همدستی بود؛ این یک حذف فعال صدای فلسطینی‌ها بود. دروغ‌ها، گمراه‌سازی‌ها و دستکاری‌هایی که تجربه کردم، بسیار فراتر از آن چیزی بود که تصورش را می‌کردم.

جلب رضایت صهیونیست‌ها

در این سال‌های کار در مؤسسات بشردوستانه یک حادثه به‌وضوح در ذهنم نقش بسته است. سازمان تصمیم گرفت با یک گروه اسرائیلی همکاری کند، تصمیمی که به‌طور مخفیانه توسط دفتر منطقه‌ای گرفته شد و تا آخرین لحظه از کارکنان محلی پنهان نگه داشته شد. وقتی ما از این تصمیم آگاه شدیم به‌شدت خشمگین شدیم. توضیح دادیم که چنین شراکتی نه‌تنها نقض آشکار مأموریت سازمان است، بلکه پیامدهای سیاسی بسیار جدی و حساسی در این برهه زمانی دارد. اما نگرانی‌های ما به‌طور کامل توسط مدیران دفتر منطقه‌ای آن سازمان که عمدتاً غیر بومی سفیدپوست بودند، نادیده گرفته شد. آن‌ها ما را متهم به داشتن تعصب کردند و حتی تعهد ما نسبت به حقوق بشر و مأموریت سازمان را مورد تردید قرار دادند. با وجود اعتراضات ما، آن‌ها این تصمیم را عملی کردند و رضایت اهداکنندگان و جلب نظر رهبرانی در سازمان را که دیدگاه‌های شدیداً صهیونیستی داشتند، اولویت قرار دادند. اما این دستکاری به اینجا ختم نشد. هر چیزی که می‌نوشتیم - از توییت‌ها تا گزارش‌ها - باید از یک فرایند تأیید طاقت‌فرسا عبور می‌کرد که بیشتر شبیه سانسور بود، حتی یک کارمند اروپایی سفیدپوست استخدام کردند که وظیفه اصلی‌اش ویرایش و تأیید تمام محتوای دپارتمان ما بود. در مصاحبه‌ای اخیر با یک سازمان غیردولتی بین‌المللی مطرح، با سؤالی مواجه شدم که اندازه توهین‌آمیز بودنش که افشاگر و رسواکننده منویات درونی پرسشگر نیز بود: «چگونه می‌خواهید فلسطینی بودن خود را از کار جدا کنید؟»

این فرد بیانیه‌هایی را که جنایات جنگی اسرائیل را محکوم می‌کرد، مسدود می‌کرد، اصرار داشت معادل‌های دروغین را در گزارش‌های ما وارد کند و تصمیم می‌گرفت که کدام حقایق برای انتشار مناسب هستند. مهم نبود که ما فلسطینیانی تحت اشغال هستیم که از تجربه خود می‌نویسیم. صداهای ما به‌نفع روایت‌هایی که منافع سیاسی سازمان و روابط با اهداکنندگان را اولویت می‌داد، خاموش می‌شد. نژادپرستی در بخش بشردوستانه تنها به سیاست‌ها محدود نمی‌شود؛ بلکه به شیوه‌های استخدام و فرهنگ کاری این بخش نیز نفوذ کرده است. در مصاحبه‌ای دیگر با یک سازمان غیردولتی بین‌المللی در فلسطین، باز با همان سؤال توهین‌آمیز قبلی مواجه شدم: «چگونه می‌خواهید فلسطینی بودن خود را از کار جدا کنید؟» با همین یک سؤال سال‌ها تجربه، مهارت‌ها و حرفه‌ای بودن من نادیده گرفته شد و به هویت فلسطینی‌ام تقلیل یافت - چیزی که در نظر آن‌ها یک مشکل بود. فلسطینی بودن من را غیرحرفه‌ای، متعصب و نامناسب در چهارچوب فکری آن‌ها می‌کرد.

رنج‌های غیرقابل‌تحمل

پس از آن، تجربه سؤالات و سنجش‌های بی‌ادبانه‌تری نیز داشتم.

از من پرسیدند که چگونه می‌توانم «ناامیدی خود را مدیریت کنم» به‌عنوان یک فلسطینی که در چهارچوب خطوط قرمز آن‌ها کار می‌کند. به یک پنلی که در آن شرکت کرده بودم و در آن سازمان‌های بشردوستانه را به دلیل همدستی‌شان در نسل‌کشی غزه نقد کرده بودم، اشاره کردند و از من خواستند اظهاراتم را توجیه کنم. وقتی پاسخ دادم که این انتقادات مبتنی بر حقایق است و نباید نادیده گرفته شود، ناراحتی آن‌ها کاملاً آشکار شد. من از مصاحبه با حس خشم، توهین و تبعیض عمیق خارج شدم.

اما این فقط یک مصاحبه بد یا یک سازمان مشکل‌دار نیست. این درباره بخشی است که به‌طور سیستماتیک صداهای فلسطینی را خاموش می‌کند. به‌عنوان فلسطینی، ما بیش از حد احساسی، متعصب و غیرحرفه‌ای برای کار در صنعتی دیده می‌شویم که ادعا می‌کند برای عدالت و حقوق بشر می‌جنگد. این یک بخش کامل است که از ما انتظار دارد هویت خود را کنار بگذاریم و به دهان‌های بی‌روحی برای بیانیه‌هایی تبدیل شویم که حقیقت را تضعیف می‌کنند، وضعیت موجود را حفظ می‌کنند و ناتوانی آن‌ها در اقدام را توجیه می‌کنند. ریاکاری غیرقابل‌تحمل است. درحالی‌که مردم ما در غزه قتل‌عام می‌شوند، ما در همین زمان توسط همان سازمان‌هایی که ادعا می‌کنند برای حقوق بشر ایستاده‌اند، به نژادپرستی ضدفلسطینی مواجه می‌شویم. این نهادها از ما بی‌طرفی می‌خواهند، درحالی‌که خودشان به‌هیچ‌وجه بی‌طرف نیستند. من تا حد زیادی از این بخش فاصله گرفته‌ام و خودم را خوشبخت می‌دانم که مهارت‌های دیگری کسب کرده‌ام، مهارت‌هایی که می‌توانم برای امرار معاش بدون به خطر انداختن ارزش‌هایم استفاده کنم. از تمام کارکنان فلسطینی سازمان‌های غیردولتی می‌خواهم که همین کار را انجام دهند. چیزی خارج از این سیستم سرکوبگر بسازید، زیرا این سیستم هرگز تغییر نخواهد کرد. این سیستم برای تغییر طراحی نشده است. فلسطینی‌ها شایسته چیزی بهتر از این ساختار سرکوبگرند. ما برای آزادی خود مبارزه خواهیم کرد، ما برای عدالت مبارزه خواهیم کرد و این کار را براساس شرایط خودمان انجام خواهیم داد نه شرایط آن‌ها.